

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific

علمی

نگارش و ترجمه از: محمد هارون خیل شعشی
لندن، ۲۰۱۰ میلادی
۱۱/۰۲/۱۵

مبانی حقوق افتراء و آزادی بیان

۹

افتراء شفاهی، در کدام حالات استثنائی، بدون اثبات خساره، قابل اقامه دعواست؟

چنان که در مباحث گذشته مختصراً اشاره رفت، بی میلی محاکم کامن لا در آغاز پذیرش دعاوی افتراء شفاهی و ترس این گونه محاکم از تجاوز به قلمرو حقوق کلیسا، بالاخره نتیجه ای به میان آورد، که بر مبنای آن هیچ کس بدون اثبات خساره « مادی یا دنیوی » در قضایای افتراء شفاهی، مستحق اقامه دعوا شناخته نشد. از همان وقت بدینسو این قاعده در حقوق افتراء اساس گذاری شده است، که افتراء شفاهی به طور عام قابل اقامه دعوا نخواهد بود؛ مگر آنکه خساره مادی وارده به معترض، در پیشگاه محکمه اثبات گردد؛ علی رغم قبول این قاعده، محاکم در همان مراحل ابتدائی رسیدگی به قضایای افتراء شفاهی، استثنای خاصی را وضع نمود، که مبتنی بر آن اثبات خسارات مادی در برخی اعمال افتراء آمیز، مستثنا قرار داده شد؛ مانند نسبت دهی ارتکاب جرم، مرضی زنده یا خصوصیات و رفتار به کسی، که شهرت و حیثیت او را در اشتغال، تجارت، حرفه، دفتر یا وظیفه ای صدمه رساند. هر چند مبداء و منشای اصلی این گونه مستثنیات تاحدودی در اهاله ابهام قرار داشته؛ ولی از خصوصیت کلمات و بیانات به کار برده شده در آن حدس زده می شود، که همچو افتراء هانیز مانند افتراء های کتبی می تواند خساره « پولی یا دنیوی » به بار آورده تا خساره « روحانی یا اخروی ». قوانین و مقررات معاصر بر سه دسته یاد شده، دسته چهارمی رانیز افزوده، که آن عبارت از اتهام بی عصمتی به زن است. درین چهار دسته از افتراء شفاهی هیچ گونه ثبوت مبنی بر وارد شدن خساره واقعی به حیثیت و اعتبار یا خساره دیگری جهت اعاده خسارات اسمی یا ماهوی وارده به معترض، مطرح بحث نمی باشد؛ چه اثبات بدنامی و هتک حرمت به خودی خود، مؤید موجودیت برخی از خسارات بوده؛ و این امر به هیأت منصفه اجازه می دهد تا بدون توسل به اسناد و مدارک دیگر، به تخمین مقدار آن اقدام ورزد؛ مگر آنکه طور دیگری صراحت یافته باشد (پروسر ۷۵۴).

در سطور آتی برخی پهلوی های حقوقی این چهار دسته از استثنایا در افترای شفاهی را مختصراً مورد غور و فحص قرار می دهیم .

۱- انتساب جرم

دلیل اساسی موجودیت استثنا در انتساب جرم به کسی ، ظاهراً از آن جهت مطرح بحث بوده، که این گونه افتراء خطر تعقیب جزائی به دنبال دارد. در گذشته ها اتهام شخص علیه دیگری مبنی داشتن اراده جهت ارتکاب جرم و تطبیق مجازات کافی شمرده نمی شد؛ مانند متهم کردن شخصی به داشتن اراده جهت سرقت زمین و غیره؛ اما این قاعده عام حقوقی به دلیل تبعیدوانزوی اجتماعی ناشی از آن، آهسته آهسته تغییر مفهوم داده است؛ و اکنون اعتقاد عمومی بر آنست که علیه کسی می توان بدون ثبوت خساره ای به اقامه دعوا توسل جست، که شخص دیگری را متهم به ارتکاب جرم نماید؛ گرچه درکلمات استعمال شده صراحت به عمل آمده، که معترض قبلاً مورد مجازات یا عفو قرار گرفته یا بنا بر دلیلی نمی توان به مجازات او پرداخت و یا تعقیبش نظر به مقررات مرور زمان، منع گردیده است . بنابراین، استعمال کلمات « دزد»، « قاتل» و غیره یا مترادفات عامیانه آن مانند « دُوس»، « دله»، «قمار باز» و غیره به خاطر اقامه دعوا کافی پنداشته می شود. حتا ضروری نیست از اتهام مبنی بر ارتکاب جرم خاصی، صحبت به عمل آید. بناءً به مجردی که گفته شود، فلانی عملی را مرتکب شده، که معیار تعیین شده درین زمینه را پوره نموده، برای به میان آمدن وصف جرمی کافی تلقی می شود؛ مانند « قبالة بدون نام»، یا « معلومات کافی در اختیار دارم تا او را در زندان بیفگنم» و غیره (پروسر ۷۵۶).

در همه این موارد، بدون اثبات خساره و ارده، اتهام جرم برکسی به تنهایی خود دلیل کافی برای اقامه دعوا پنداشته شده است؛ چه این گونه اتهامات باعث تبعید یا انزوی اجتماعی معترض گردیده؛ و به حیثیت و اعتبار او در میان مردم صدمه بزرگ وارد می نماید؛ اما نظر به رویه قضائی محاکم، وارد آوردن اتهام جرم برکسی صرف زمانی بدون اثبات خساره، قابل اقامه دعوا بوده می تواند، که متضمن بدنامی و هتک حرمت او در سطح اجتماعی باشد. یعنی اتهام وارده بر معترض باید به عنوان یک معیار نهائی و قطعی در اجتماع پذیرفته شده باشد. به بیان دیگر، همه مردم درست اندیش و نیک کردار جامعه باید اتهام وارده علیه معترض را به حیث یک عمل افتراء آمیز، تشخیص داده باشد. در غیر آن، متهم ساختن شخصی به ارتکاب این یا آن عمل، که جامعه آنرا به منزله جرم یا عمل نکوهیده تلقی نکرده، هیچگاه افترای قابل تعقیب به شمار نخواهد آمد.

بر مبنای این اصل، فیصله به عمل آمده، که وصف جرمی اعمال گوناگون حسب قانون محلی تعیین گردد، که بیان افتراء آمیز در آن استماع گردیده، نه جائی که اتهام جرم ادعا شده در آن ارتکاب یافته است. وقتی چنین شرایطی محقق گردید، آنگاه برای تثبیت مسؤولیت، وجود کلمات و لهجه خاصی ضروری پنداشته نمی شود. مسأله دقت و درستی در جزئیات تخنیک تعریف اتهامات وارده نیز برای به وجود آوردن جرم خاصی، لازمی تلقی نشده است. بدین ترتیب، به مجردی که اتهام وارده از دید معیارهای موجود اجتماعی، به عنوان عمل افتراء آمیز تشخیص داده شد، در آن صورت عدم دقت در جزئیات تخنیک تعریف یک اتهام خاص نیز مانع بروز مسؤولیت جرمی شده نمی تواند (پروسر ۷۵۵) .

۲- مریضی زنده و فضیحت بار

اساس استثنا در نسبت دادن بیماری زنده و فضیحت بار به کسی، ظاهراً ناشی از این واقعیت است، که چنین افتراء، به اخراج شخص از اجتماع خواهد انجامید. در اول وهله، این استثنا به شمول برخی نمونه های جذام، محدود به

قضایای مربوط به بیماری های جنسی یا مقاربتی بوده است؛ و مریضی های ساری و زنده دیگری مانند چیچک را در بر نمی گرفت. راز این تفکیک احتمالاً در آن نهفته بود، که سیفلیس و جذام به عنوان بیماری های دایمی، مزمن و غیر قابل علاج تلقی شده؛ در حالی که مریض چیچک یا در مدت کوتاهی شفایاب گردیده یا از شدت مریضی جان می دهد. پیشرفت علوم طبی، متمایل به نگهداری این استثنا در حدود اصلی آن بوده است. ازین رو، و امروز اتهام شخص به دیوانگی، سل یا سایر بیماری های ساری، شامل حال این استثنا نمی گردد. علاوه بر این، از آنجا که دیگر دوری و انزوای اجتماعی زمانه های سابق از شخص صحت یاب وجود ندارد، در حال حاضر قرار بر آن گذاشته شده، که حتا وارد کردن اتهام مبنی بر مصاب بودن معترض به مریضی مقاربتی در گذشته هائیز بدون اثبات خساره ای، کافی به حساب نمی آید (پروسر ۷۵۷).

۳- وظیفه، تجارت، حرفه یا مقام

قانون همواره در موضوعات مربوط به حراست از شهرت و اعتبار اهل تجارت، دارای خصوصیت حساس بوده است. بنابراین استعمال کلماتی در باره اهل تجارت، متضمن اقامه دعوا خواهد بود، که کاربرد همان کلمات در خصوص شخص دیگری، خطر هیچ نوع دعوائی، به دنبال نخواهد داشت؛ زیرا در همچو قضایا احتمال وارد شدن خساره « مادی یا دنیوی » به کلی واضح به نظر می رسد. بناءً قاعده مذکور به زودی همه اشخاصی راتحت الشعاع قرار داد، که به تجارت یا حرفه ای اشتغال داشته یا حایز مقام عامه یا خصوصی بوده اند. البته، هر نوع وظیفه، ولو محقر و کوچک، مشمول این قاعده گردیده؛ مشروط بر آنکه وظیفه صبغه قانونی داشته؛ و متصدی آن مستحق این مجوز پنداشته شود. از آنجاکه هدف این استثنا، پاسداری معترض در مقام یا وظیفه برحالش بوده، بنابراین از همان شروع تصمیم گرفته شده، که شخص مورد اتهام باید حین نشر کلمات افتراء آمیز، بالفعل حایز چنین مقام یا وظیفه ای بوده؛ و یا کم از کم نزدیک به اشغال آن بوده باشد.

بر مبنای همین دلیل، استثنای مذکور صرف محدود به آن نوع افتراءی گردیده، که با رفتار صحیح و پذیرفته شده وظیفه، تجارت، حرفه یا مقام مورد نظر، ناسازگار بوده باشد. علاوه برین، بیان افتراء آمیز درین گونه حالات باید ناگزیر در ارتباط به یک موضوع پر ارزش و با اهمیت زندگی معترض بوده، نه خصوصیات و مشخصات عادی او. روی همین ملحوظ، این امر بدون اثبات خساره، قابل اقامه دعوا خواهد بود، هرگاه در خصوص داکتر معالجه گفته شود، که وی قصابی بیش نبوده است یا اینکه گفته شود، فلان وکیل مدافع شخص دغلباز و بی اصول است؛ فلان معلم نسبت به شاگردانش سلوک و رفتار غیر اخلاقی داشته؛ فلان کشیش یا ملامعروض به شایعات افتضاح آمیز بوده؛ فلانی راننده دایم الخمر بوده؛ اعتبار فلان تاجر خراب بوده یا فلان تاجر اجناس تقلبی می فروشد یا فلان کارمند عامه شخص رشوتخور بوده؛ و از مقامش برای مقاصد فساد استفاده نموده یا یکی از اشخاص قبلاً تذکار یافته شخص متقلب، ناتوان یا دیوانه بوده، که این خود حیثیت وی را در وظیفه مورد نظرش، به مخاطره می اندازد (پروسر ۷۵۸).

از جانب دیگر، قرار بر آن شده است تا افتراء آمیز بودن بیانات آتی بدون اثبات خساره وارده، قابل اقامه دعوا تلقی نگردد؛ مثلاً هرگاه گفته شود فلان کارمند شرکت گاز با زنان بی عصمت نشست و برخاست دارد؛ زیرا ممکنست باوجود این سلوک، کارمند قناعت بخش باشد یا اینکه در باره تیز نویس یا تاییبستی گفته شود، که او در فلان معامله صورت حسابش را تأدیه نکرده است؛ چه احتمال دارد علی رغم این خصوصیت، تیز نویس یا تاییبست خوبی باشد یا اینکه در باره داکتری گفته شود، که او مرتکب زنا شده است؛ چه ممکنست او با وصف این عمل ناشایسته، داکتر

ماهری باشد. . . درین طرز دید چنان که مشاهده می نمائیم، به مسأله حراست از حرفه و وظیفه اشخاص در برابر افتراء های گوناگون، اهمیت زیادی مبذول گشته است، که با آسانی می تواند به حیثیت و اعتبار شخص در حرفه و وظیفه اش صدمه بزند. ازین رو، حق اقامه دعوا بدون اثبات خسارات وارده، به رسمیت شناخته نشده است. ازین که بگذریم، نکته درخور تأمل دیگر در رابطه به افتراء علیه وظیفه، تجارت، حرفه یا مقام شخص عبارت از آنست، که یکبار اتهام مبنی بر ارتکاب یک عمل نادرست علیه کسی برای به میان آمدن افتراء کافی نخواهد بود؛ زیرا یک دفعه اشتباه به هیچ وجه ناشایستگی شخص تلقی نشده؛ موجبات اقامه دعوا علیه او را فراهم نخواهد کرد؛ اما گفتار اتهام آمیز در باره رفتار همیشگی یک شخص یا نداشتن کفایت و شایستگی لازم در یک وظیفه خاص، قابل اقامه دعوا خواهد بود؛ چه این گونه افتراءها در واقع خصوصیت یک باری یا دو باری نداشته، بلکه به مراتب و دفعات تکرار می شود. از جانب دیگر در همچو موارد بر خصوصیات دایمی شخص و صلاحیت هائی حمله صورت می گیرد، که در مغایرت با مقتضیات و ایجابات حرفه یا وظیفه معینی قرار دارد (پروسر ۷۵۹).

۴- بی عفتی

اتهام بی عفتی علیه زنان در بدو امر، به مثابه یک موضوع کاملاً «روحانی» یا گناهی پنداشته می شده است، که بدون اثبات خساره «مادی یا دنیوی» نظیر انحلال عروسی و غیره، قابل تعقیب به حساب نمی آمد. با گذشت زمان تغییرات فراوانی درین رابطه پدیدار گشت. در حال حاضر بسیاری محاکم را اعتقاد بر آنست، که نسبت دادن شفاهی بی عصمتی به زنان، بدون اثبات خساره و قطع نظر از تطبیق مجازات در زمینه، قابل اقامه دعوا تلقی می شود. البته، این قاعده در قضایای اتهام علیه مردها قابلیت تطبیق نداشته است؛ زیرا استدلال به عمل آمده، که صدمه آن به شهرت و اعتبار مردها چنان بزرگ نبوده است (پروسر ۷۶۰).

خسارات خاص

تمام انواع دیگر کلمات افتراء آمیز، صرف نظر از شدت زشتی و اهانت آن، در صورتی که در یکی از دسته بندی های اختیاری قبلاً تذکار یافته قرار نداشته، با محض اثبات خساره «خاص» - خاص به مفهومی که جدا از خساره متصور در قضیه افتراء تحریری یا شفاهی، با سندو مدرک خاصی ثابت گردیده - قابل اقامه دعوا پنداشته می شود؛ به طور مثال هرگاه گفته شود: معترض حلال زاده نیست یا شخص متقلب و دغلباز است یا اینکه صورت حساب خود را تأدیه نمی کند یا شخص گنده و کثیف است. در همه این حالات چنان که دیده می شود، هیچ یک از قواعد استثنائی یاد شده، مصداق حقیقت پیدا نکرده؛ قواعد مربوط به آن قابل اجراء نخواهد بود. ازین جهت است، که چنین خسارات باید با ارائه اسنادو مدارک جداگانه تحت عنوان خسارات خاص، در پیشگاه محکمه مطرح گردد (پروسر ۷۶۰).

گرچه این گونه بیانات افتراء آمیز به خودی خود نزد هر شخص با ضمیر به اندازه کافی زشت و مستهجن جلوه می کند؛ لیکن با وصف آن هم تحقق خساره «مادی» در همچو موارد، امر لازمی پنداشته شده است. البته تصمیم محاکم مبنی بر اینکه خساره مادی درین گونه قضایا باید خصوصیت پولی داشته، به وخامت و پیچیدگی موضوعات یاری رسانده است. بدین ترتیب، شکایاتی چون از دست دادن مشتریان، منفعت، قرارداد خاص، وظیفه، عروسی سود

آور و غیره همه و همه برای اقامه دعوا جهت افترای شفاهی دلیل کافی شمرده می شود؛ اما این ادعا دلیل کافی برای اقامه دعوا نخواهد بود، هرگاه گفته شود که معترض نسبت افترای وارده اجتماع دوستان و همقطاران را از دست داده است؛ مگر آنکه ثابت سازد، مهمان نوازی یا همکاری آنان به حدی بوده، که نوع منفعت پولی یا مادی به شمار می آید اینک ثابت نماید، در نتیجه حمله بر شهرت و اعتبارش، از ناراحتی حاد معنوی یا مریضی شدید جسمی رنج برده است یا اینکه اظهار گردد، برای تکذیب و دفع افتراءهای وارده، متقبل هزینه های مالی شده است. درین همه موارد و حالات، معترض حق خواهد داشت تا در حضور محکمه به اقامه دعوا توسل جست؛ خواهان اعاده حیثیت و جبران خساره گردد (پروسر ۷۶۱).

وقتی انگیزه دعوا با روشن شدن ماهیت افتراء یا خساره مالی ناشی از آن، به اثبات رسید آنگاه موانع و محدودیت های وضع شده از میان برداشته شده؛ و خسارات « عمومی » نسبت به شهرت و اعتبار و بیماری های ناشی از آن همه اعاده خواهد گردید. بالعکس، هرگاه ثابت شد، که انگیزه دعوا چیز غیر از آن بوده که ادعا شده، در آن صورت چنین عواقب ناگوار، به مثابه نتایج پارازینی یا طفیلی دعوامهرام با ادعای اصلی آن بی اعتبار تلقی خواهد شد (پروسر ۷۶۲).

تا جائیکه به « انگیزه یا سبب نزدیک » ارتباط داشته، جبران خساره به طور معین محدود به خساراتیست، که به طور معقول قابل پیشبینی بوده یا از نتایج عادی افترای وارده به حساب آید. در گذشته ها اعتقاد بر آن بود، که تنها افتراء کننده اصلی مسؤول خساراتیست، که در اثر نشرات یا بیانات افتراء آمیز به میان آمده؛ اما تیوری دیگری، که تا حال از نیرو و نفوذی برخوردارست، آخرین شخص خطاکار رامسؤول تادیه خسارات تلقی می کند. چنان که دیده می شود، تحت این تیوری، مسؤول تکرار نوشته ها و بیانات افتراء آمیز، به دلیل ارتکاب آن توسط شخص اولی، برانت حاصل نمی کند. اکنون مانند سایر ساحات مسؤولیت در ساحت « انگیزه یا سبب نزدیک » نیز نظر مسلط آن بوده است، که مرتکبین تکرار همچو خطاها را از مسؤولیت جبران خساره مبرا نمی پندارند، به شرطی که تکرار بیان افتراء آمیز به طور رسمی یا قصدی صورت گرفته یا ظروف و احوال تکرار آن به ترتیبی بوده، که با یک دید معقول، قابل پیشبینی بوده باشد (پروسر ۷۶۲).

قانون رسانه های همگانی افغانستان در ماده هفتم خود تحت عنوان « حق جواب دادن » از شرایط و حالات دیگری نیز بحث به عمل آورده است، که بر مبنای آن اشخاص حقیقی و حکمی بدون مراجعه به مقامات عدلی و قضائی کشور، جهت تردید و تکذیب بیانات افتراء آمیز علیه شهرت و نیکنامی خویش، اقدام می کنند. درین راه حل خارج از محاکم، رسانه های همگانی که خود وسیله تعرض بر شهرت و اعتبار اشخاص قرار گرفته، نقش عمده و اساسی را در تکذیب و تردید آن ایفاء می کند. برای آشنائی بیشتر با شرایط و حالات مندرج درین ماده، عاری از دلچسپی نخواهد بود تا فقرات پنجگانه این ماده را از نظر بگذرانیم :

« (۱) هر شخص حقیقی یا حکمی که از ناحیه یک رسانه همگانی مورد تعرض قرار گرفته، شخصیت، اعتبار یا منافع مادی آن متضرر شود، حق دارد جواب رد آن را در عین رسانه بدهد.

(۲) رسانه مربوطه بدون تأخیر جواب را طور رایگان در عین رسانه در شماره یا نشریه بعدی به نشر بسپارد.

(۳) جواب ارائه شده عاری از ماهیت جرمی بوده و منحصر به جواب موضوع ادعا شده در آن رسانه باشد، که به شکل نوشتاری یا امضای شخص متضرر و یا وکیل آن، به مدیر مسؤول آن رسانه همگانی سپرده شود.

(۴) هر نوع شکایت در مورد عدم نشر جواب به کمیسیون مربوطه ارجاع میگردد.

۵) حق جواب در مورد گزارش از جریان جلسات شورای ملی و محاکم علنی صدق نمی کند، مگر اینکه جریان جلسات مذکور توسط رسانه ای تحریف شده باشد.

ماده هشتم این قانون شرایط دوگانه عدم نشر جواب معترض در برابر بیانات و نوشته های خلاف حیثیت و اعتبار را چنین پیشبینی کرده است :

« رسانه های همگانی در موارد زیر می توانند از نشر جواب خودداری نمایند:

۱- جواب خارج از موضوع بحث باشد.

۲- جواب دیرتر از نود روز به رسانه رسیده باشد.»

ادامه دارد